

روای آمریکابه کابوس تبدیل شد

الفرد پوتر

برگردان: زنده‌یاد اسد عظیم‌زاده

داستان غم‌انگیز «لویس دیاز»

اگرچه زندگی «لویس دیاز» مانند فیلم‌های «هالیوودی» پایانی خوب داشت، ولی به‌واقع داستان زندگی او نمی‌تواند غم‌انگیزتر از آن باشد که بر سرش آوردند. او برای مدت ۲۶ سال به‌اتهام دروغین و جرم و جنایتی که هرگز مرتکب نشده بود، در زندان فلوریدای جنوبی زندانی بود. او، خانواده‌اش و دوستانش بارها این حقیقت را بازگو کردند و منکر اتهام‌ها شدند، ولی تاثیری نداشت. او به‌دنبال کسب شهرت و آوازه و آینده‌ای درخشان روزی کوبا را به‌مقصد ایالت‌های متحد ترک کرد. او به‌همراه خانواده‌اش آرزوی ثروتمند شدن و دست‌یابی به‌زندگی «رویایی» آمریکایی را در سر می‌پروراندند. مانند بسیاری دیگر از مهاجران کوبایی در میامی ساکن شدند، ولی او توانست تنها به‌مثابه‌ی یک آشپز رستوران‌های زنجیره‌ای غذاهای سریع، آن هم در طول شب کاری دست و پا کند. دستمزد او اندک و ناکافی بود. او و همسرش به‌همراه سه فرزند مجبور شدند با همان درآمد اندک با دشواری‌های زندگی دست و پنجه نرم کنند. دشواری‌های او هنگامی بیش‌تر و پیچیده‌تر شد که یک شب در سال ۱۹۷۷ پس از پایان کار، نزدیک نیمه‌شب به‌منزل باز می‌گشت. با ماشین وارد یک ایستگاه پمپ بنزین شد. یکی از زنانی که در آن جا کار می‌کرد شماره‌ی ماشین او را یادداشت کرد و به‌پلیس تلفن کرد و گفت: «لویس چند شب پیش او را دزدید و به‌جاده‌ی «برد» که منطقه‌ی تاریکی است برد و به‌او تجاوز کرد.» «لویس» را دستگیر کردند و به‌ایستگاه پلیس بردند، ولی زن شاکلی نتوانست دلیل‌های قانع‌کننده‌ای ارائه و جزئیات حادثه را بازگو کند. «لویس» را آزاد کردند؛ ولی تجاوز به‌زنان و جنایت‌های جنسی در آن منطقه‌ی میامی ادامه یافت تا آن‌که زن جوان دیگری که قربانی تجاوز شده بود از روی عکس‌های پرونده‌های پلیس «لویس» را به‌عنوان مرد حمله‌کننده و عامل

دزدیده شدن و تجاوز به خود معرفی کرد.

شش زن دیگر که به آن‌ها تجاوز شده بود نیز «لوییس» را به عنوان مجرم معرفی کردند. در سال ۱۹۸۰ او با تکیه بر شهادت همسر، دوستان، همسایه‌ها و همکارانش تلاش کرد بی‌گناهی خود را ثابت کند ولی باز هم فایده‌ای نداشت. دادگاه به اتهام آدم‌ربایی و تجاوز به زنان بی‌دفاع او را مجرم شناخت و به حبس ابد محکوم کرد. در آن هنگام او ۴۱ سال داشت. زندگی او مانند یک خانه‌ی مقوایی فرو ریخت. همسر او تقاضای جدایی از همسرش که پشت میله‌های زندان بود کرد و از او جدا شد.

خوشبختانه نطفه‌های رهایی «لوییس» هنگامی فراهم شد که وجدان خفته‌ی برخی از قربانیان بیدار شد. این زمانی بود که پسر ارشد «لوییس»، «خوزه دیاز» برای اثبات بی‌گناهی پدرش وارد عمل شد، و تقاضای آزمایش (DNA) کرد. پس از انجام آزمایش روی دو نفر از زنان روشن شد «لوییس» هنگامی که سوگند یاد کرد «هیچ‌گاه در عمرش با تجاوز و امور جنسی خلاف قانون کاری نداشته» ممکن است حقیقت داشته باشد.

سازمان‌های مستقل از دولت وارد عمل شدند و اقدام‌های جست‌وجوگرانه و تحقیق را آغاز کردند. آنان اعلام کردند، اگر پس گرفتن شهادت قربانیان وزیر فشار قرار گرفتن به وسیله‌ی پلیس برای انگشت گذاشتن روی «لوییس» را هم به حساب نیاوریم، مقام‌های مسوول میامی باید پاسخ دهند، چگونه پس از محکوم کردن «لوییس» و بودن او پشت میله‌های زندان، باز هم مورد‌های مشابه تجاوز جنسی در همان منطقه روی داده است. کار به جایی رسید که داستان «لوییس» با عنوان «معمای حل نشده» روی آنتن تلویزیون‌ها رفت.

در طول سال ۲۰۰۱ با توجه به شهادت دو تن از زنان، «لوییس» مستحق رهایی شناخته شد، ولی مقام‌های دولتی میامی مانع آزادی او شدند. در نهایت در تابستان سال ۲۰۰۵ دادگاه به صورت رسمی «لوییس» را بی‌گناه شناخت و تاکید کرد، «لوییس دیاز» تجاوزگر جنسی جاده‌ی «برد» نیست.

اگرچه داستان زندگی «لوییس» در نهایت پایان خوبی داشت، ولی به یقین بسیار غم‌انگیز است. «لوییس» را برای گناه انجام نداده ۲۶ سال در زندان نگه‌داشتند. او جوانیش را پشت میله‌های یک سلول به سر آورد.

این تنها داستان زندگی یکی از مهاجران آمریکای لاتین است که در آن، رویای آمریکا به کابوس بدل شد. کسی نمی‌داند چه تعداد مهاجر مانند او در زندان‌های ایالت‌های متحد آمریکا به سر می‌برند.

Granma international

August/21/2005